

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در این بود که آیا از این روایت حفص بن غیاث همانطوری که شیخ اعظم انصاری (قدس سره) فرمودند، می‌توانیم قاعده‌ی کلی به دست بیاوریم یا خیر؟

در جلسه گذشته یک مبعّداتی را برای فرمایش شیخ ذکر کردیم و بنا داشتیم بحث را دنبال کنیم یعنی به همان جهتی که به این روایت برای امارت قاعده ید می‌شود استدلال کرد و آنهایی که می‌گویند اصل هست و از روایت اصل بودن را استفاده می‌کنند چه تعبیری در این روایت، دلیل بر مدعایشان است؟

کلام مرحوم حلی در بحث

به نظر می‌رسد باید مقداری در بحث مرحوم شیخ تأمل بیشتری کنیم ببینیم نکات بهتری به دست می‌آید یا خیر؟
مرحوم حلی در اصول فقه‌شان مطلبی را بیان فرموده است، که می‌دانید بخش عمده اصول فقه ایشان در شرح کلمات مرحوم نائینی در فوائد الاصول آمده است.

یک بحث این است که آنچه در باب شهادت مطرح می‌کنند که «بمثل الشمس فاشهد أو دع» و معروف هم همین است که در شهادت علم معتبر است، آیا این علم علی وجه الصفیّه معتبر است که اگر علم علی وجه الصفیّه باشد شما ملاحظه کردید که امارات قائم مقام قطع موضوعی وصفی نمی‌شود یا علم علی وجه الطریقیّه است، علم موضوعی طریقی است که اگر گفتیم علم موضوعی طریقی هست بعد امارات قائم مقام او می‌شود.

عبارتی را از نائینی نقل می‌کنند که نائینی در فوائد الاصول قول دوم را اختیار می‌کنند. «فإنّ العلم في باب الشهادة أخذ من حيث الطریقیّه، و لذا جاز الشهادة في موارد الید». نائینی این را به عنوان دلیل می‌آورد و روایت حفص بن غیاث را هم مورد اشاره قرار می‌دهد «كما دلّت علیه رواية حفص». اینکه در روایت حفص بن غیاث شاهد به استناد ید شهادت می‌دهد از این باب است که علم در باب شهادت به نحو طریقیّت اخذ شده. مورد دوم در باب رکعتین اولتین از نماز است که «لم يؤخذ فیهما علی نحو الصفیّیه، بل علی نحو الطریقیّه». که ما به بحث نماز فعلاً کاری نداریم.

در باب شهادت اگر گفتیم علم به نحو موضوعی اخذ شده و موضوعی وصفی است نتیجه این است که هیچ اماره‌ای قائم مقام علم در باب شهادت نمی‌شود. در مورد روایت حفص هم می‌گوییم یا باید روایت را توجیه کنیم و از باب شهادت اصطلاحی

خارج کنیم. در کلمات مرحوم حلی دیدم از صاحب جواهر (علیه الرحمة) نقل می‌کند ایشان هم در یک جایی راجع به روایت حفص بن غیاث این احتمال را داده که شهادت در اینجا شهادت اصطلاحی نباش.

معلوم می‌شود فرمایش مرحوم آقای خوئی در کلمات فقهای قبل هم بوده یا بگوئیم شارع در این مورد خاص آمده شهادت مستند به ید را قائم مقام قطع موضوعی وصفی قرار داده. در نتیجه همین یک مورد استثنا می‌شود و تعبداً می‌گوئیم در روایت حفص شارع ظناً حاصل از ید را به منزلة العلم الموضوعی الوصفی قرار داده و در نتیجه از مورد این روایت به سایر امارات و به طریق اولی به اصول عملیه نمی‌شود تعدی کرد.

ولی اگر علم در ادله شهادت را موضوعی طریقی قرار دادیم کما علیه النائینی و جمع دیگری قاعده این است که تمام امارات قائم مقام او می‌شوند اما باز هم مجالی برای اصول عملیه باقی نمی‌ماند. مرحوم حلی مطلبی را نقل می‌کند و می‌گوید بنا بر اینکه علم به نحو طریقی باشد نتیجه این می‌شود که جمیع امارات قائم مقام علم حاصل از علمی که در شهادت لازم است بنشیند. «فيجوز الشهادة حينئذٍ استناداً إلى الاماره أى اماره كانه». هر اماره‌ای می‌خواهد باشد! بعد می‌فرمایند «لكن الظاهر أن الفقها لم يلتزموا بذلك». در امارات هم فقها ملتزم نشدند «بل الظاهر أن ذلك عندهم مختص باليد». فقط در باب ید است که شهادت مستند به ید قائم مقام شهادت مستند به علم موضوعی طریقی می‌شود ولی بقیه‌ی امارات این چنین نیست^[1].

درس اخلاق هفتگی؛ نتیجه و آثار گناه

به مناسبت اینکه چهارشنبه باید یک حدیث اخلاقی ذکر کنیم یک آیه‌ای هست در آیات قرآن من غالباً می‌دیدم بعضی از آقایان که این آیه را در منبر می‌خوانند اولاً غلط می‌خوانند و ثانیاً غلط معنا می‌کنند و ثالثاً اصلاً جای تأمل هم دارد که معنای آیه چیست و بنا بر برخی از احتمالاتش جنبه‌ی اخلاقی و جنبه‌ی وعظ هم در آن وجود دارد که می‌شود در این مباحث اخلاقی هم از آن استفاده کرد.

آیه‌ی دهم سوره مبارکه روم: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْاِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ»؛ گاهی اوقات «عاقبةُ الذين» می‌خوانند.

دو احتمال مهم در معنای آیه وجود دارد؛

یک احتمال اینکه کسانی که کار بد می‌کنند از کفر به خدای تبارک و تعالی گرفته - که حالا باز به قرینه‌ی مناسبت حکم و موضوع ولو مرحوم علامه این را هم در مصادیق کارهای بد قرار داده ولی بعید است این باشد - تا معاصی کبیره‌ای که انسان انجام می‌دهد، عاقبت معصیت، تکذیب آیات خداست. یعنی ما مراقبت کنیم فکر نکنیم که خدایی نکرده این معصیت را انسان انجام داد و بعد توبه هم نکرد معصیتی است که قیامت انسان را بر آن معصیت هم عذاب می‌کنند، گناه یک چنین سرنوشتی دارد.

متعلق «أَسَاؤُا» یعنی مقطوع عن المتعلق، یعنی «عملوا السوء»، عمل بد انجام می‌دهند. «سُوْاِ» مؤنث «أَسْوَاء» است، مثل احسن و حُسنی.

یک بحث این است که اسم کان در آیه شریفه چیست؟

یک احتمال این است که اسم کان، «السُّوْاِ» باشد. یعنی «السُّوْاِ عاقبة الذين أَسَاؤُا». عرض کردم این آیه را خودم هر وقت در قرائت به آن می‌رسیدم از آیاتی است که یک مقدار فهمش برای آدم مشکل است، البته همه آیات قرآن همینطور است، ولی این

یک مقداری آدم را به جهل و نادانی خودش بیشتر متوجه می‌کند.

عاقبت کسانی که بدی می‌کنند السَّوْأَى است. برخی می‌گویند یعنی نار جهنم. برخی می‌گویند الخصلة السَّوْأَى یعنی آدم هر چه گناه کرد عاقبتش خصلت بدتری سراغش می‌آید.

اگر ما السَّوْأَى را اسم مؤخر برای کان قرار دادیم أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ چه می‌شود؟ آیا أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ را تعلیل قرار دهیم بگوئیم به حذف لام تعلیل است؟ بگوئیم چرا السَّوْأَى عاقبت کسانی است که کار بدی کردند؟ لأنهم كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ، اینها استهزاء به آیات خدا کردند، بعد نتیجه این می‌شود کسانی که تکذیب آیات خدا می‌کنند گرفتار بد عاقبتی می‌شوند، حالا السَّوْأَى که معروف هم به معنای افضل تفضیل می‌گیرند در اینجا، عاقبت کسانی که بدی می‌کنند بدتر شدن است، چرا بدتر می‌شوند؟ چون اینها تکذیب آیات خدا کردند، یعنی حالا این بدتر شدن را اسم دیگرش را بگذاریم بد عاقبتی، این هم عیبی ندارد، یعنی سوء العاقبة پیدا می‌کنند، دلیل سوء العاقبة‌شان این است که تکذیب آیات خدا کردند.

پس این یک جهت درست عکس آن مطلبی که اول عرض کردیم. مطلبی که اول عرض کردیم می‌گوئیم کسانی که بدی می‌کنند عاقبت‌شان تکذیب آیات خداست، یعنی اگر کسی گناه کرد نتیجه‌ی گناه این است که تکذیب آیات خدا می‌کنند، أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ را اسم مؤخر کان قرار بدهیم، بگوئیم تکذیب آیات خدا عاقبت کسانی است که گناه می‌کنند که البته این هم یک مفهوم و معنای خیلی خوبی است از جهت اخلاقی هم خیلی برای ما می‌تواند درس باشد، گناه عاقبتش تکذیب آیات الهی است.

ما خیلی به خودمان مغرور نشویم که اعتقاداتمان محکم است، در فقه و ... داریم کار می‌کنیم و این احکام خدا را هم قبول داریم. اگر گناهی از ما سر زد خدا هم به لطف و کرمش می‌بخشد که البته باید به لطف خدا هم تمسک کنیم اما بدانیم با تمام این مراحل اگر خدای نکرده گناه سراغ ما بیاید یک چنین سرانجامی دارد، تکذیب آیات الهی همین است روز اول می‌گوئیم حجاب واجب نیست و بعد می‌گوئیم این حکم درست نیست، احکام ارث باطل است، احکام فلان باطل است، تمام اینها را باید یکی پس از دیگری انکار کنیم که این می‌شود تکذیب آیات الهی. دائم به خودمان بگوئیم ما اجتهداً داریم این را مطرح می‌کنیم که می‌شود تکذیب آیات الهی.

این احتمال هم هست که چون عده‌ای آیات الهی را تکذیب کردند و به آیات الهی استهزاء ورزیدند اینها عاقبتشان السَّوْأَى است، عاقبتشان جهنم است، حالا السَّوْأَى را یا خود نار جهنم بگیریم، که اینجا به تفسیر فخر رازی که مراجعه کردم، فخر رازی می‌گوید مثل این آیه شریفه لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى. الْحُسْنَى همان بهشت است، الَّذِينَ أَسَوْا السَّوْأَى. السَّوْأَى را هم می‌گوید نار جهنم است.

نکته‌ای فخر رازی دارد به عنوان ظرایف لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى می‌گوید اگر کسی کار خوب می‌کند مالک بهشت می‌شود و بعد این قاعده‌ی فقهی را می‌آورد که اگر کسی مالک اصل شد مالک ثمره‌اش هم می‌شود، مالک نماءاتش هم می‌شود، و این تعبیر را می‌کند می‌گوید فالجنة من حيث خلقت رتبوا و تنموا للمحسنين، خیلی مطلب لطیفی را اینجا فخر رازی گفته و می‌گوید جنت از زمانی که خلق شد تربوا دائماً در حال رشد است برای انسانی که کار خوب انجام داده و می‌دهد، برای محسنین این جنت او گسترش پیدا می‌کند، یعنی اینطور نیست که جنت یک مکان ثابتی باشد بلکه این انسان به ازای کار خوبی که می‌کند این را توسعه می‌دهد و آثار و نماءات این اصل افزوده می‌شود. هم به اعتبار آن کار خوبی اولش و هم به اعتبار کار خوبی که بعداً انجام می‌دهد، به همین وزن در نار جهنم است، الَّذِينَ أَسَوْا السَّوْأَى نار جهنم برای اینهاست.

من چند ترجمه مختلف را مراجعه کردم دیدم خیلی‌ها از روی هم می‌نویسند! بسیاری از این ترجمه‌ها متأسفانه رونویسی شده، وقتی آدم مراجعه می‌کند می‌بیند قضیه اینطوری است، حتی در تعابیر، ویرگول‌ها هم تبعیت کردند. حالا می‌خواهیم ببینیم آنچه

خودمان می فهمیم به مقدار فهم ناقص خودمان آیه را چطور معنا کنیم؟ ثم كان عاقبة الذين، البته یک قول نادری هم هست که عاقبة خوانده ولی قرائت معروف به فتح است.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَوُا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ، اگر عاقبة باشد که حالا می فرمایند دو تا از قراء مهم هم خوانده عاقبت کسانی که أَسَوُا السُّوْأَىٰ، این را به عنوان افعّل تفضیل هم قرار نمی دهیم چون بعضی گفته اند که این عنوان مصدر هم هست مثل بُشْرَى، یا رُجْعَى.

عاقبت کسانی که بدی را انجام می دهند یعنی عمل السوء نتیجه اش این است که أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ، اگر این عاقبة بود غیر از این احتمال در این آیه احتمال دیگری نمی دادیم. اما اگر عاقبة باشد ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَوُا السُّوْأَىٰ یک احتمال اینکه اسم کان خود سوء قرار بدهیم، عاقبة الَّذِينَ أَسَوُا السُّوْأَىٰ، عاقبت بدیع سوء است، آن را یا نار جهنم قرار بدهیم یا سوء یعنی الخصلة السوءا مرحوم آقای طباطبائی می فرماید الخصلة التي يسوء صاحبها، خصلتی که صاحبش از او بسیار بدش می آید بعد می گوید و المراد بها سوء العذاب، عذاب خیلی بد و نه فقط مطلق نار. کسی که آن خصلت را پیدا می کند و بسیار ناراحت می شود همان سوء العذاب است.

عاقبة الَّذِينَ أَسَوُا السُّوْأَىٰ مرحوم آقای طباطبائی می گوید السُّوْأَىٰ اسم مؤخر لإفادة الحسن، برای افاده حسن این مؤخر آمده. بعد اگر ما السُّوْأَىٰ را اسم برای کان گرفتیم یعنی کان السُّوْأَىٰ عاقبة الذين أسوأ، بعد أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ، این یا تعلیل است یعنی لأنهم كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ، یا بدل است. ثم كان السوء عاقبة الذين أسوأ و این أسوأ بدلش تكذيب به آیات الله است، یا عطف بیان برای السُّوْأَىٰ باشد این احتمالاتی است که در این أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ می آید.

بگوئیم کان تكذيب آیات الله، عاقبت کسانی که بدی کردند و گناه کردند این است، مرحوم آقای طباطبائی می فرمایند این فی نفسه معنای صحیحی است که بیائیم أن كذبوه را اسم مؤخر کان قرار بدهیم و اینطور بگوئیم که تكذيب آیات خدا عاقبت گناهان است و این گناهان و معاصی اینها را منتهی کرده به تكذيب آیات خدا، منتهی ایشان می فرماید لكن المناسب للمقام هو المعنى الاول که معنای اول این است که همان سوء العذاب است، «ثم كان عاقبة الذين أسأوا السُّوْأَىٰ»، لأنهم كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ می فرمایند آنکه با سیاق سازگاری دارد و تناسب دارد و آنکه با مقام انذار است، می فرماید در این آیه مقام انذار است و اینها را انذار می دهد، انذار به این است که بگوید یک نار خیلی بدی، یک سوء العذابی در انتظار شماست و الا فقط مجرد اینکه بگوئیم معصیت انسان را به تكذيب آیات خدا می رساند اما هیچ انذاری در کار نباشد در خود این آیه از این جهت ایشان می فرماید بعید است.

یا باید بگوئیم تكذيب آیات خدا عاقبت کسانی است که بدی می کنند منتهی این را مرحوم آقای طباطبائی می فرمایند که با مقام انذار سازگاری ندارد، آنچه با مقام انذار سازگاری دارد این است که عاقبت کسانی که بدی می کنند السُّوْأَىٰ است، به نظر می رسد که این اظهر از قبل باشد و این شاید یک معنای عمیق تری را می رساند، در بعضی از ترجمه ها نوشته هر کار بدی یک بدتری دارد ولی می خواهد بگوید سوأی، یا سوء العذاب است، یا خود مطلق نار است، ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَوُا السُّوْأَىٰ □ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ به نظر می رسد که این اظهر باشد.

این تعبیر عاقبت مؤید این می شود همین که مرحوم آقای طباطبائی هم اشاره کردند و اختیار کردند و الا ایشان به این تعبیر تکیه نمی کند، ما یک وقت می گوئیم تكذيب آیات خدا عاقبت کسانی است که بدی کردند، این باز عاقبت نمی شود، در همین دنیا الآن شدند مکذّب، تازه اینها یک عاقبتی در پیش دارند، آیه می خواهد سرانجام نهایی اینها را بگوید، کسانی که گناه کردند، بدی کردند، سرانجام نهایی شان سوء العذاب است.

[1] □ أصول الفقه، ج 6، ص: 89: قوله: فإنّ العلم في باب الشهادة أُخذ من حيث الطريقة، و لذا جاز الشهادة في موارد اليد كما دلّت عليه رواية حفص، و في باب الركعتين الأوّلتين لم يؤخذ فيهما على نحو الصفتية، بل على نحو الطريقة كما يدلّ على ذلك بعض الأخبار الواردة في ذلك الباب، مثل قوله (عليه السلام): «حتّى تثبتهما» ... الخ. قد يقال: إنّ ما دلّ على أخذ العلم بالمشهود به في أدلّة الشهادة لو كان على نحو الطريقة، كان مقتضاه على ما أفاده (قدس سره) من جعل الاحراز و الحجّة، و أنّ دليل حجّيتها حاكم على ما دلّ على اعتبار العلم في الموضوع من الطريقة هو قيام الجميع مقام العلم، فتجوز الشهادة حينئذ استناداً إلى الأمانة أيّ أمانة كانت، لكن الظاهر أنّ الفقهاء لم يلتزموا بذلك، بل الظاهر أنّ ذلك عندهم مختصّ باليد.